



بررسی نقش متقابل کالبد‌های فرهنگی و فیزیکی

مهندس آرش ریاحی فرد خالص

کارشناسی ارشد معماری دانشگاه آزاد اسلامی شیراز

چکیده:

گسل‌های فرهنگی همواره در طول تاریخ جوامع را دستخوش بحران‌هایی کرده است این جدایی‌ها به طبع، جدایی‌هایی را در محیط زندگی باعث شده است. این موضوع در هنگام زلزله ما را با بحران‌هایی شدید مواجه خواهد کرد و همچنین زلزله نیز بعد از وقوع ما را با بحران‌هایی فرهنگی مواجه خواهد کرد. با نگاهی به تاریخ این تأثیرگذاری‌ها و همچنین با بررسی کردن مسائل فرهنگی و هویتی در بافت‌های شهری و اثر آن بر جامعه این موضوع مورد بررسی قرار گرفته است. برای فهم بیشتر مطلب در مورد گسل‌های فرهنگی و اثرات مخرب آن، ارتباط متقابل معنا (فرهنگ) و کالبد مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. جواب این سؤال که آیا گسل‌های فرهنگی مخرب‌تر از گسل‌های فیزیکی هستند یا نه، هدف اصلی این مقاله می‌باشد که با بحث انجام شده مطلب روشن شده است. واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگری، اسطوره، نماد، هویت، گسل فرهنگی، جامعه‌شناسی.

مقدمه:

مفهوم گسل و رانش که برگرفته از حوزه رانش‌های طبیعی است مفاهیم گسترده‌ای به دنبال خود دارد عالمان طبیعت پیرامون گسل‌ها و رانش‌های طبیعی سخن بسیار گفته‌اند. چگونگی مراحل پیدایش و گسترش گسل‌ها، نوع درجه و دامنه فعالیت یا قدرت و قابلیت تخریبشان همواره مورد بحث رشته‌ها و رانش‌های طبیعی بوده است.

رانش‌ها و گسل‌های طبیعی همیشه از بیرون فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌ها را کوبیده و روییده و آسیب رسانده و برافکنند و رانشها و گسل‌های تاریخی و فرهنگی از درون، میراث فرهنگ‌ها،

جامعه‌ها، سنت‌ها، ملیت‌ها و معنویت‌ها و ذائقه‌ها و فکرها را تاراج کرده و آسیب رسانیده و تهی و تخریب کرده‌اند. هر اندازه آن یک بیرونی را تجربه کرده و پشت سر نهاده‌ایم این یکی را درونی آزموده و زیسته‌ایم. این که رانش‌ها و گسل‌ها و پدیده‌های طبیعی اغلب اثرات و تبعات و عوارض منفی خود را بر فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و آسیب‌ها و آزارها و جراحت‌های عمیقی را نیز بر روان و رفتار آدمیان تحمیل می‌کرده‌اند واقعیتی است غیر قابل انکار. هر چند همیشه نتایج منفی و اثرات و تبعات زینبار نبوده است. گاه همین چالش‌های طبیعی یا محیطی و زیست‌محیطی پاسخ‌هایی جدی و مثبت را در پی داشته و به فعال و پرتحرک و بالنده‌تر شدن جامعه‌ها و فرهنگ‌ها و نظام‌های اقتصادی شیوه‌های معیشت و کارآمد و ظریف‌تر شدن مهارت‌ها و سبک‌ها و سنت‌ها و نوآوری‌ها می‌انجامیده است. [۱]

زلزله و اثرگذاری فرهنگی در طول تاریخ:

به منابع و متون آیینی و اسطوره‌های عهد باستان و خاطرات قومی فرهنگ‌ها و مدنیت‌های گذشته که رجوع کنیم با حجم عظیمی از حکایات و روایات و افسانه‌پردازی‌ها و داستان‌هایی مواجه می‌شویم که گواه نگرانی‌ها، اضطراب‌ها و تشویش‌ها و خاطره رنج‌ها و زخم‌ها و تجربیات به شدت تراژیک و اندوه‌بار مردمانی است که فرهنگ و زندگی خود را در معرض مخاطرات، آسیب‌ها و پدیده‌های طبیعی می‌یافته‌اند. نسبت‌دادن و ویرانی و انهدام شهرها، جامعه‌ها، جمعیت‌ها، استقرارها و زیستگاه‌های بشری و فرو ریختن و نابودی فرهنگ‌ها و انقطاع فرهنگی ملتها به این یا آن رویداد طبیعی در گذشته ظاهراً چندان غیرمعقول به نظر نمی‌آید. شواهد باستان‌شناسی و منابع تاریخی نیز بر صحت و صدق آسیب‌پذیری، انهدام و اضمحلال شمار بسیاری از شهرها و جامعه‌ها و فرهنگ‌های گذشته که در معرض حوادث و بلاهای طبیعی بوده‌اند مهر تأییدی می‌نهد. افسانه افلاطونی آتلانتیس را نیز کلنگ باستان‌شناسی طی دهه‌های اخیر از زیر تلی از خاکستر آتشفشانی بیرون کشیده پرده از ابعاد و وقوع حادثه‌ای برمی‌گیرد که در میانه هزاره دوم پیش از میلاد در کرانه جزیره «تیرا» در حوزه دریای اژه در میان مجموعه جزایر سیکلادی به وقوع پیوسته و به انقطاع و

انهدام یکی از فرهنگ‌های غنی و شکوفای عصر مفرغ مدنیت منطقه اژه و هانی انجامیده حکایت دارد.

همین تحولات و دگردیسی‌های بنیادی و دوره‌ای که در ذائقه فکری و نظام‌های معرفتی بشر در فرآیند تاریخ و تقدیر تاریخیش

به وقوع پیوسته «فوگو» (۱۹۷۲) را به سمت نظریه گسست‌ها و گسل‌های تاریخی رانده و کشانده است. البته باستان‌شناسان نیز تنها از استمرار و توالی و تداوم و تعاقب و تواتر فرهنگ‌ها، سنت‌ها و سبک‌های سیاست‌ها سخن نگفته‌اند آنها پرده از ابعاد پیچیده‌تر گسل‌ها و گسست‌ها، رانش‌ها و سقط جنین‌های فرهنگی و اجتماعی بسیار که در ادوار گذشته اتفاق افتاده به نتایج مهمی دست یافته و اطلاعاتی را در اختیار ما نهاده‌اند نظریه بلا یا انهدام (Catastrophe theory) در باستان‌شناسی علیرغم صیغه ریاضی‌اش عمیقاً الگوبرداری شده و ملهم از بلایا و دانش‌ها و گسل‌های طبیعی بوده است. (این موضوع به پدید آوردن باستان‌شناسی اجتماعی منجر شد و مسأله پیچیده مرجعیت و مشروعیت علمی و حیثیت آکادمیک باستان‌شناسی اجتماعی به طور اخص و باستان‌شناسی به طریق اولی حدیث محصل دیگری است بیرون از حیطه گفتار. [۱])

اسطوره‌هایی که از دل زمین بیرون آمدند.

مطالعه سیر تاریخ باستان تمدن‌ها و ملل قدیم نشان می‌دهد که مردمان قدیم بنا به مقتضای فطرت علم‌جویی خود سعی در تحلیل بسیاری از علل و عوامل زندگی از جمله وقایع مخرب طبیعی می‌کردند. گرچه تحلیل‌های آغازین این وقایع مخرب طبیعی ابتدائاً جنبه کاملاً خرافی و غیرمنطقی داشت لیکن در نهایت بودند کسانی که راه خرافات را از راه علم و دانش جدا کرده و تحلیل‌ها را از راه علم و دانش جدا کرده، تحلیل‌ها را مبتنی بر یک نظام علمی و منطقی منطبق بر فرضیات و اصول بدیهی قرار داده و در نهایت به یک راه‌حل علمی و منطقی رسیدند زلزله نیز از جمله وقایعی است که در اکثر تمدن‌های باستان بازتاب‌های مختلفی داشته است. تا مدت‌های مدیدی اکثر این ملل عوامل خارجی که از خدایان و الهه‌های مختلف شروع می‌شد تا عوامل طبیعی نظیر ماه و خورشید را علت اصلی زلزله می‌دانستند. مثلاً: انسان‌هایی که در یونان زندگی می‌کردند معتقد بودند خدای دریا خدای زلزله هم هست می‌توان گفت شاید انطباق خدای دریا و خدای زلزله در میان این مردمان بازتاب واقعه مخرب «تسونامی» است. جمعی از ملل شرق زمین معتقد بودند که تکیه‌گاه

زمین شاخ گاو بزرگی است، موقعی که گاو برای رفع خستگی حرکت می‌کند لرزش زمین شروع می‌شود. در ژاپن جای نقش گاو را عنکبوت می‌گیرد که بعدها تصور شد این را یک گربه‌ماهی عظیم بر عهده دارد. در آمریکای جنوب نهنگ و سرخ‌پوستان آن را



لاکیست و لاما و مغول‌ها قورباغه تصور می‌کردند. مردمانی که در هاوایی می‌زیستند علت زلزله را در دست آتش و یونانی‌ها در دست گول‌های سرکش زندانی می‌دانستند. [۲]

توجیه علل زلزله توسط این مردمان گرچه عمدتاً تخیلی بوده ولی بسیاری از نتیجه‌گیری‌های مردمان باستان همانطور که گفته شد، چندان هم بی‌مورد نبوده است. شاید بتوان ارسطو فیلسوف قدیم را اولین کسی دانست که به‌طور طبقه‌بندی‌شده و اصولی سعی کرد علت زلزله را غیر از خدایان و سایر علل بیرون زمین بداند (هرگاه جسمی در محلی غیر از محل طبیعی‌اش قرار



خود می‌باشند. توینبی، در مطالعه تاریخ بشر اعتقاد دارد که فرهنگ‌های خلاق، نیرو و اندیشه خود را به شکلی عالی‌تر و پالایش‌یافته‌تر از ابداعات تکنولوژیک انتقال می‌دهند، به گونه‌ای که حتی ابزار فنی آنها جنبه مادی کمتری به خود می‌گیرد. او این فرآیند را **Etherialization** می‌نامد که در کالبد شهری منجر به تقویت جاذبه معنایی و فرهنگی بافت شهری می‌گردد. علاوه بر این مامفورد، اعتقاد دارد که بافت شهری فرآیند دیگری را نیز در بردارد که به نام **Materialization** معرفی کرده است. به این ترتیب که از طریق بناها و ساختار کالبدی شهر، حوادث

گذشته، تصمیمات اتخاذ شده، ارزش‌های تدوین یافته به زندگی خود ادامه داده و بر آنچه بر پیرامونش است، تأثیر می‌گذارد.

به نظر می‌رسد ریتم زندگی در شهرها در بین دو فرآیند **Etheriatization** و **Materialization** متناوباً در حال حرکت است؛ شکل غیر انتزاعی و مفهومی نمادین می‌گیرد، در حالی که در همین زمان، نمادها، تصاویر و ایده‌های ذهنی، شکل ملموسی را در قالب کالبدی شهر می‌گیرند، کالبدهایی که ابعاد، موقعیت، پیچیدگی و نظام شکل‌گیری آنان، گستره ارزشی-مفهومی آنان را بسط می‌دهد. آنچه که در شهر و بافت ساکن در آن در این بعد فرهنگی زنده و پویا نگه می‌دارد، دیالکتیک ایستایی و تثبیت عقاید از یک‌سو و آفرینش مداوم از سوی دیگر است. آفرینشی که به اعتقاد میرچا الیاده بر مبنای یک صورت مثالی است. او معتقد است که معبد، شهر و حتی کل منطقه زیستی انسان بر مبنای الگوهای کیهانی ساخته شده‌اند. کیهان‌آفرینی، آئین الهی بوده و هرگاه انسان اقدام به آفرینش می‌کند، به تکرار آفرینش اولیه می‌پردازد و این ارتباط از طریق آئین‌ها در تجلی آرزوهایش تدوین می‌نماید. آرزوهایی که به شکل آرمانی، آفرینش انسانی را به‌صورت تصویرهایی در ذهن او نقش می‌داند؛ تلاش انسانی در جهت موجودیت کالبدی بخشیدن به این تصورات انجام می‌گیرد و گاهی در جهت پیوند ارزش‌های «آن جهانی» با شرایط «این جهانی» برداشته می‌شد، حرکتی مستمر پدید می‌آمد، حرکتی متوجه به وجود فردی و دارای معنا و مکان خاصی که

گیرد می‌کوشد تا به محل طبیعی خود باز گردد) با گذشت زمان به‌تدریج مردمان مناطق زلزله‌خیز متوجه شدند بعضی از زلزله‌ها در اوضاع خاص نجومی نظیر بدر ماه اتفاق می‌افتد. منجمین که غالباً از راه نجوم و پیش‌گویی کواکب ارتزاق می‌کردند به این عقیده دامن زدند. کهن‌ترین پیش‌گویی که ما از آن آگاهی داریم در نامه‌ها و کتیبه‌های آشوریان دیده می‌شود که احتمالاً از سده ۸ قبل از میلاد است. از نتایج این پیش‌گویی نجومی هیچ اطلاعاتی در دست نیست ولی این اسناد نشان می‌دهد که از همان اوایل دوران تاریخی و تمدن‌های نخستین، اعتقاد به غیب‌گویی خصوصاً در مورد حوادث مخرب طبیعی رواج کامل داشته است.

ریشه‌های گسل‌های فرهنگی در چیست؟

رویکردی به رابطه متقابل معنا (فرهنگ) و کالبد:

اگر در پیشینه فرهنگی خود، در جستجوی اندیشه‌هایی باشیم که بنیان اولین شهرهای ما را تشکیل می‌دادند و امروزه به شکل تکامل‌یافته‌ای، به‌دست ما رسیده‌اند، به داده‌های مبهم و اساطیری دست می‌یابیم که در ذهن انسان‌های اولیه، بیانگر آفرینش کیهان و نظام حاکم بر آن بودند، نظامی که انسان خود را جزئی در آن می‌انگاشت و بی آنها حرکات، آرزوها و سلیقه‌هایش از سوی هموعانش درک نمی‌شد. این رویدادهای فرهنگی، در پیوستار فضای زمانی - مکانی خود، متأثر از شرایط زیستی و محیط کالبدی-اجتماعی- فرهنگی، بذریع مفاهیم جدیدتر بوده که حاکی از روح زمان و مکان

در صورت تعمیم یافتن میان جمع، همانند رفتارهای جمعی شهروندان به شکل پدیده‌ای استوار در می‌آید، پدیده‌ای که در ظرف زمان و مکان در بستر متحول فرهنگ، از دیرباز تاکنون، استمرار یافته و به گونه‌ای نمادین به تجلی نشسته است. [۲]

رویکردی به هویت:

عامل ریشه‌ای که در گسل‌های فرهنگی در یک جامعه اثر می‌گذارد بحث هویت و به طبع آن بحران هویت، بارزترین فرق میان هویت‌های فردی و اجتماعی در آن است که هویت‌های فردی بر تفاوت و هویت‌های اجتماعی بر شباهت تأکید دارد. میان جماعتی که خود را می‌شناسد و تعریف می‌کند (گروهی برای خود) و جماعتی که توسط دیگران شناخته می‌شود و تعریف می‌شود (رده‌ای در خود) فرق قائل می‌شویم چرا که رده‌ای در خود تنها از دید ناظر متحد است اما در مورد طبقه‌ای برای خود افراد به فهم موقعیت مشترکی که دارند قایل می‌شوند و در نتیجه خود را به عنوان اعضای یک جماعت تعریف می‌کنند.

در اینجا هویت هم هدف است و هم وسیله که در ادامه بحث به آن پرداخته می‌شود، ذهن پیش‌شرطی برای فهم هویت است که در افرادی که به طور روزانه به کار خود مشغول هستند و در کسانی که در اوج خلاقیت فکری یا هنری به سر می‌برند، یافت می‌شود. ما در این بحث ذهن را مترادف با خود و در عین اینکه پدیده‌های یکسانی نیستند در نظر می‌گیریم و بازتابی بودن را به معنای رجوع به تجربه‌ها می‌دانیم.

حال شرط ضروری برای تطور ذهن بازتابی بودن آن است. مردم هنگامی به فرهنگ خود آگاهی می‌یابند که در مرزهای آن قرار گرفته باشند یعنی در جایی که احساس تعلق بیش از همیشه آشکار شود. کوهن تعریفی برای اجتماع ارائه می‌دهد که اجتماع ساختی نمادین دارد که در آن نمادها احساسی از تعلق مشترک به چیزی را خبر می‌دهد مثل یک تیم ورزشی. از دید او اجتماع در مفهوم مرز گنجانیده شده است حال هویت چه فردی و چه اجتماعی در همه حال به طور نمادین

ساخته می‌شود. [۳]

برگردیم به بحث قبل همان شرط ضروری برای تطور ذهن که بازتابی بودن آن است. بدین معنا که هویت فردی و اجتماعی زمانی تطور پیدا می‌کند، باید به تجربه‌ها رجوع شود به طور مثال در بافت در مقطع‌های زمانی به علت احساس تعلق بیشتر مردم به آن و حد و مرز مشخص آن و شناخت بیشتر مردم بر یکدیگر هویت آن بیشتر مشخص بود و گروهی برای خود بودند که به فهم موقعیت مشترکی که داشتند قائل شده بودند و خود را به عنوان اعضای آن بافت حس می‌کردند اما به علت شکسته شدن این مرزها نمادهای فرهنگی هویتی که باعث زنده نگه داشتن بافت بود و هویت آن را حفظ می‌نمود از بین رفت و فرهنگ موجود در آن تبدیل به گسل‌های فرهنگی شد که امروزه با آن روبرو هستیم. عدم زندگی دائم و عدم احساس تعلق انسانها در بافت‌های شهری باعث شکل گرفتن آن فرهنگ و هویت مدنظر گشته که عدم وجود آن، این بافت‌ها را تبدیل به گسل‌های فرهنگی کرده که اهمیت آن بسی فراتر از گسل‌های فیزیکی است چرا که در روح و ذهن انسانها اثر می‌گذارد. با توجه به اینکه بحث زلزله یک عامل طبیعی است که جلوی آن را نمی‌توان گرفت، اما این بحث (بحث فرهنگی) بحثی است که می‌بایست با تدابیر خاصی توسط روشنفکران بیرون کشیده شود و به جامعه تزریق گردد. اثری که این گسل‌های فرهنگی در بعد از وقوع زلزله در بافت‌ها می‌گذارد بسی مخرب‌تر از خود زلزله است.

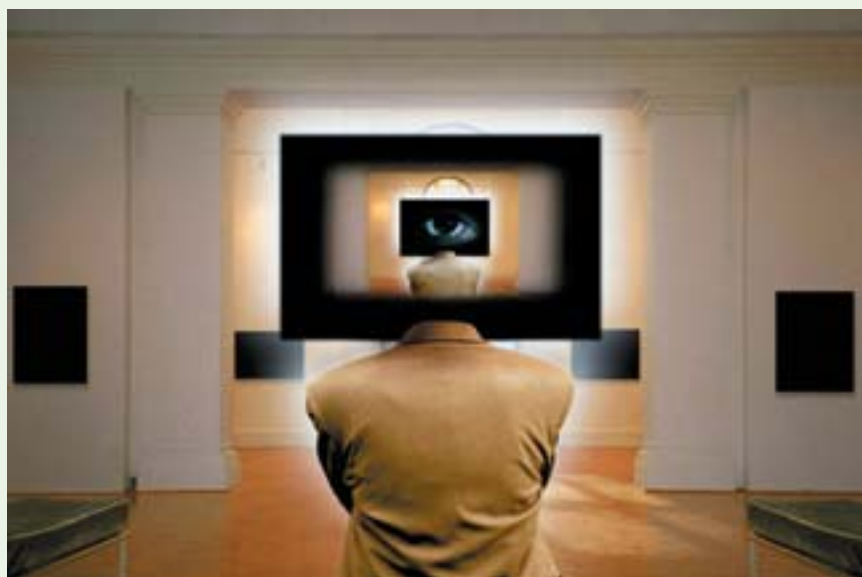
حال با رویکرد جامعه‌شناسی شناخت که شامل:

- مشاهده (مشاهده به رجوع به تجربه‌ها بر می‌گردد و به معنای استفاده از تجربه‌های گذشته می‌باشد).
 - بازنگری (بازنگری به معنای تجزیه و تحلیل کردن آن تجربه‌ها و رفع اشکال آنها می‌باشد).
 - فرافکنی (فرافکنی به معنای ارائه راه‌حل‌های جدید برای حل این معضل فرهنگی می‌باشد).
- می‌توانیم این گسل‌های فرهنگی را تبدیل به فرهنگ‌های

با هویت‌های مشخص و تعریف شده نماییم. باشد که با شناختی مناسب به رویکردی مناسب نسبت به بافت‌های شهری دست یابیم. [۳]

نتیجه‌گیری:

گسل‌های فرهنگی مخرب‌تر از گسل‌های فیزیکی هستند. در قرآن همواره گسل‌های تاریخی و دانش‌های فرهنگی مهلک و نابود کننده‌تر از گسل‌ها و رانش‌های طبیعی آمده‌اند، گسل‌ها و گسست‌ها، رانش‌ها و آسیب‌های طبیعی را که اغلب





انسان‌هایی که در آن آشیانه کرده‌اند فاقد سکونتگاه واقعی هستند و بی‌بهره از آرامش. این شهرها نه ریشه در خاک دارند و نه سر در افلاک. همچون شیشه شکسته‌اند و سست و آسیب‌پذیر. رانش‌های فرهنگی و گسل‌های تاریخی بین آنها و تاریخ، سنت، فرهنگ، معنویت و میراث سرزمینی که خود را تحمیل کرده‌اند، جدایی و فراق افکنده‌اند. هیچ حلقه پیوند و رشته اتصال مستحکمی بین آنها و میراث معنوی و مدنی گذشته وجود ندارد. آنها ساخته فرآورده ذائقه‌های هرزه و شیوه شهرسازی و مهندسی و معماری و طراحی و اقتصاد و معیشت و مدیریت سود و سودایند.[۴]

با لعاب‌بندی و بزک‌کاری و نمایش و هنرپیشگی و تقلیدهای کور و بی‌ریشه و بنیاد و تکیه بر کمیت و حجم ماده مصرف نمی‌توان بقای فرهنگ جامعه را تضمین کرد. فرهنگ از ریشه و بنیاد امری است کیفی، زیستگاهی است که منش انسان‌بودن ما، حیات معنوی و باطنی ملت‌ها، روح فرهیختگی و فروغ بصیرت و حکمت و اصالت انسانها، در زیر لایه‌های آن آشیانه دارد. هر بنایی که روی گسل‌های تاریخی برپا شود بیش از آنها در معرض حوادث، مخاطرات و رانش‌های گسل‌های طبیعی قرار گرفته باشد از آن جهت که ریشه در خاک و سنت خود ندارد. محکوم به فروپاشی و نابودی است.

منابع و مأخذ:

- [۱] صالحی، حکمت‌اله، گسل‌های تاریخی و رانش‌های فرهنگی، نشریه اطلاعات، ۱۳۸۲/۱۱/۱۷.
- [۲] آ. نوریکف، سیاره معماها، ترجمه مهندس پرویز فرهنگ، انتشارات تهران، ۱۳۵۵.
- [۳] چنگیز، ریچارد، هویت اجتماعی، م. تورج یاراحمدی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- [۴] دومین کنگره تاریخ و معماری و شهرسازی ایران، (مجموعه مقالات)، انتشارات سازمان میراث فرهنگی، جلد ۴، چاپ اول، ۱۳۸۰

از بیرون بر ما می‌تازند تن و جان ما را می‌کاهند می‌توان با امکانات و مهارت‌ها و تجربیات عظیم فنی و علمی پشت سر نهاد و مهارشان کرد و از مخاطراتشان مصون ماند، لکن مسأله هنگامی پیچیده و دشوار می‌شود که تاریخ فرهنگ و مدنیت دوره یا ملتی در معرض مخاطرات گسل‌ها و گسست‌ها و رانش‌هایی قرار گرفته باشد که از ریشه و درون جاننش را می‌کاهند و می‌آزارند و تحریف و تخریب و تحقیر می‌کنند گسل‌ها و گسست‌ها و رویدادهای طبیعی بیرونی‌اند و از بیرون ما را می‌کوبند و می‌آزارند با ابزارها و مهارت‌های بیرونی نیز می‌توان نفوذ و اثرات و تبعات تخریبی و منفی آنها را بر فرهنگ و زندگی آدمیان کاهش داد. لکن رانش‌های فرهنگی و گسل‌های تاریخی صفت و ماهیتی دیگر دارند، آنها اغلب از درون فرهنگ‌ها سر برآورده و از درون جامعه‌ها و سنت‌ها معنویت‌ها را می‌کوبند.

مثلاً به تصویر تراژیک یک شهر متفاوت را با زخم‌های عمیق در سطح جهانی به تماشا نهاد. یکی تصویر پیکر خمیده ارگی که به غنای میراث و هندسه دقت و قناعت خیره‌کننده و تحسین‌برانگیز معماران و مهندسان و هنرمندان ایرانی در استفاده و کاربست ماهرانه، دیگری شهری که معماری و مهندسی و شیوه شهرسازی آن در گسل‌های تاریخی و گسست‌ها و رانش‌های فرهنگی بی‌بنا شده بود که بیش از زلزله از بنیاد ویران بود. چنان می‌رسید و چنان می‌روید و چنان می‌رود که گوئی هیچ میراثی اصیل و ماندگار برای نسل‌هایی که از پی می‌رسند نداشته و از خود به جای نمی‌نهند مگر آلودگی و تخریب و تحریف و تحقیر و تاراج و آفت و آسیب و آزار. شهرخوانده‌های بی‌ریشه و بی‌هویت اکنون ما از آن جهت که ریشه در خاک، سنت، آب و گل، معنویت، خمیره مدنیت و تاریخ خود ندارند، روی گسل‌های تاریخ بنا شده‌اند که بی‌زلزله نیز از بنیاد سست‌اند و نالاستوار. از درون ویران، پیکره‌هایی هستند بی‌روح و نازیبا، نامتناسب و ناموزون، بی‌بنیاد و بی‌بهره از اصالت و هویت. آنها از درون بی‌مفهوم‌اند و فروپاشیده و